

دکتر دونالد فاولر، پیشینه‌های عهد عتیق

درس نهم، یوحنا ۱۰ و شریعت

دان فاولر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دان فاولر در تدریس خود در مورد پیشینه عهد عتیق است. این جلسه 9، یوحنا 10 و شریعت است.

خب، در نوار قبلی‌مان، سعی داشتیم توالی پادشاهی را تا رسم باستانی شرقی آزادسازی، یعنی لغو بدهی‌ها، و تا کتاب مقدس که در آن خداوند یک سیستم اقتصادی خلق کرده است که پیامدهای الهیاتی درجه یک دارد، ترسیم کنیم.

سپس از آن به یکی از پربارترین و مهمترین عناوین سلطنتی، یعنی چوپان، برگشتیم و در مورد آن به مطالب عهد عتیق پرداختیم. آنچه من در مطالعات خودم در این مورد پیشنهاد کرده‌ام این است که تصویر چوپان برای درک فصل دهم انجیل یوحنا ضروری است. مطمئنم که در نوار قبلی به یاد دارید که من از دو طریق زمینه را برای انجیل یوحنا فراهم کردم.

یکی اینکه به یوحنا ۱ برگردیم و به شما نشان دهیم که دستور کار الهیاتی یوحنا این است که نشان دهد، عیسی مسیح است، اما مسیح خدای مجسم است. دوم اینکه او به عنوان خدای مجسم که مسیح است، قادر به انجام شفاهای با اهمیت استثنایی است. او فصل نهم را کاملاً به این موضوع اختصاص می‌دهد.

بنابراین، با در نظر گرفتن این موضوع، آماده‌ایم تا نگاهی به یوحنا ۱۰ بیندازیم. من کاملاً می‌دانم که این پیشینه عهد عتیق است. چیزی که ممکن است شما از آن آگاه نباشید این است که پیشینه یوحنا ۱۰، عهد عتیق است.

و بنابراین، این متن تقریباً به طور جهانی تفسیر شده است که گویی نوعی موعظه است که عیسی در مورد خود به عنوان چوپان و قومش به عنوان گوسفندان خلق می‌کند، و بنابراین، اجزای مختلف داستان با تصویر چوپانی گوسفندان و چوپانان مطابقت دارد. 30 سال پیش، من پایان‌نامه دکترای خود را در مورد این فصل نوشتم، و وقتی 30 سال پیش آن را انجام دادم، صدایی بودم که در بیابان برای تفسیر فعلی فریاد می‌زد من به شما اعتراف می‌کنم که احساس حقانیت می‌کنم زیرا 30 سال بعد، درک من از آن در خاورمیانه رایج‌تر شده است.

و بنابراین، این چه درکی است؟ اگر این متن را به روشی که معمولاً تفسیر می‌شد، تفسیر کنید، به این معنی است که عیسی در درجه اول به مخاطبان خود تعلیم می‌داد که من آمده‌ام تا رستگاری را برای شما فراهم کنم. و این یک درک نجات‌شناختی یا نجات‌بخش از این متن خواهد بود. برداشت من از این متن این است که تا حد زیادی مسیح‌شناختی است.

فدا کردن جان خود برای گوسفندانش، جدا از اینکه او کیست، هیچ معنایی ندارد. بنابراین برداشت من از این متن این است که عیسی خود را به عنوان خدای چوپان اسرائیل آشکار می‌کند. با توجه به این نکته، اجازه دهید مقدمه‌ای بگویم و سپس به متن یوحنا ۱۰ نگاهی خواهیم انداخت.

در عهد عتیق، هیچ کس به عنوان یک لقب، چوپان نامیده نشده است، مگر خدا یا این شخصیت سلطنتی مسیحایی که کتاب مقدس درباره آن صحبت می‌کند. بنابراین فکر می‌کنم عیسی می‌دانست و فکر می‌کنم

مخاطبانش از آن آگاه بودند که تصویر چوپان متعلق به خدای اسرائیل است. بنابراین، با توجه به این نکته، بیایید نگاهی به یوحنا ۱۰ بیندازیم.

من کل فصل را نمی‌خوانم. این یک سری «من هستم» است. او در آیات ۷ و ۸ به ما می‌گوید: «من در «هستم». «و سپس در باب ۱۱ می‌گوید: «من چوپان خوب هستم».

در خاور نزدیک باستان، شش پادشاه خود را چوپان خوب می‌نامیدند. این اصطلاح جدیدی نیست. در واقع، در محافل مصری، رایج بود که فرعون خود را چوپان خوب بنامد.

بنابراین، این یک اصطلاح سلطنتی غیرمعمول نیست. عیسی گفت، من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند، همانطور که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم، و جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌کنم. و من گوسفندان دیگری دارم که از این گله نیستند.

من باید آنها را نیز بیاورم، و آنها صدای مرا خواهند شنید و یک گله خواهند شد. خب، یک آیه را از دست دادم: آیه ۱۲.

او می‌گوید چوپان خوب جان خود را برای گوسفندان فدا می‌کند. کسی که مزدور است و چوپان نیست کسی که صاحب گوسفندان نیست، می‌بیند که گرگ می‌آید، و گوسفندان را رها می‌کند و فرار می‌کند، و گرگ آنها را می‌گیرد و پراکنده می‌کند. او فرار می‌کند زیرا مزدور است و به گوسفندان اهمیت نمی‌دهد.

من چوپان خوب هستم، بنابراین او آن را تکرار می‌کند. این واقعاً قابل توجه است زیرا تصویر زیبایی از نحوه عملکرد الهیات کتاب مقدس به ما می‌دهد.

چیزی که من به عنوان یک رشته اصلی در سراسر کتاب مقدس می‌بینم، پادشاهی خداست که در آن زمان در پادشاهی عیسی مسیح به عنوان خدای مجسم آشکارتر شد. و به نظر من، این یک مضمون الهیاتی اصلی است که کتاب مقدس را متحد می‌کند. و بنابراین در اینجا در یوحنا ۱۰ وقتی عیسی می‌گوید، من چوپان خوب هستم، او این کار را با عبارات بسیار جالبی انجام می‌دهد، او به آنها می‌گوید، کسی که مزدور است و چوپان نیست، کسی که مالک است، می‌بیند که گرگ می‌آید و گوسفندان را رها می‌کند و فرار می‌کند.

یکی از نکات مربوط به ارائه این به عنوان یک چوپان روستایی و از نوع مراتع سرسبز این است که تصویرسازی آن هیچ معنایی ندارد. بنابراین، اجازه دهید بخش‌های مختلف تصویرسازی را مرور کنم تا منظورم را به شما نشان دهم. او گفت که یک مزدور بوده، آمدن گرگ را دیده و گوسفندان را رها کرده است.

خب، ما این را می‌خوانیم چون یادتان هست که اوایل در مورد انتقال عمودی صحبت کردیم. خب، وقتی کلمه گرگ را می‌بینیم، گرگی را که می‌شناسیم به صورت عمودی به صفحات متن کتاب مقدس منتقل می‌کنیم. خب، این واقعاً جالب است زیرا همان گونه حیوان است، اما همان حیوان نیست. گرگی که ما در اروپا و آمریکا می‌شناسیم یک حیوان بزرگ است، 60، 70 پوند، او کاملاً قادر به کشتن یک انسان است، او قادر به کشتن یک بوفالو است.

جک لندن او را با دندان‌های غول‌پیکر و شخصیت شرورش به یادگار گذاشت. خب، هیچ چیز نمی‌تواند بیشتر از این از آن گرگ و گرگ فلسطینی دور باشد. گرگ فلسطینی یک حیوان منزوی است و شاید وزنش به ۲۰ پوند برسد.

این حیوان بزرگی است. حتی به اندازه یک کایوت نر در آمریکا هم نیست. بنابراین، این یک حیوان منزوی است، و بنابراین وقتی عیسی در این متن گفت که وقتی گرگ را در حال آمدن می بیند، فرار می کند، مخاطبان عیسی بدون شک می گفتند، این عجیب است.

اغراق نیست اگر به شما بگویم که یک دختر شش ساله فلسطینی که گله را چوپانی می کند، از گرگ فلسطینی فرار نمی کند. گرگ اگر دختر را می دید، برمی گشت و به سمت دیگری می دوید. گرگ حیوان درنده ای نیست.

به صورت دسته جمعی نمی دود و خطرناک هم نیست. پس چرا عیسی می گوید که گرگ را در حال آمدن می بیند و فرار می کند؟ خب، به این دلیل است که گرگ واقعاً گرگ نیست، همانطور که چوپان خوب واقعاً چوپان نیست.

دلیل دیگری هم وجود دارد که چرا این متن منطقی نیست. در تمام این سالها، من همسرم را به شدت سرگرم کرده ام، چون عاشق تماشای برنامه های حیوانات در تلویزیون هستم. خب، من اینجا هستم تا به شما بگویم که من برای تمام آن برنامه های حیوانات و تمام مواقعی که همسرم را عصبانی کرده اند، پاداشی دریافت کرده ام، چون می توانم در مورد طبیعت یک سگ به شما بگویم.

وقتی این نمایش های گربه سانان بزرگ را تماشا می کنم، چه گربه های بزرگ باشند و چه گربه های کوچک. گربه ها جالب هستند چون وقتی اسیر می شوند، می کشند و بعد می خورند. گرگ ها یا سگ ها اینطور نیستند. آنها قبل از اینکه حیوان بیچاره حتی بمیرد، شروع به خوردن می کنند.

در واقع، حیوان به این دلیل نمی میرد که آن را می کشند. بلکه از شوک می میرد. بنابراین، یکی از چیزهای عجیب در مورد سگ این است که نه تنها او اینگونه می کشد، بلکه یک سگ، برخلاف گربه، بارها و بارها برای لذت بردن می کشد.

او فقط برای لذت بارها و بارها خواهد کشت. اگر چوپان، که مزدور است، گله را به گرگ فلسطینی واگذار کند، چه کسی می داند قبل از پایان کارش چند نفر را خواهد کشت، زیرا او برای لذت کشتن می کشد. بنابراین این بخش از حرف که او گوسفندان را به گرگ واگذار کند، منطقی نیست، زیرا گرگ همه آنها را خواهد کشت.

عیسی این چوپان بد را به یک مزدور تشبیه می کند. خب، ما از شریعت موسی می دانیم، و در ادامه ی این ساعت در مورد شریعت موسی صحبت خواهیم کرد، که موسی شریعتی در مورد چوپانی دارد. چوپانی حرفه ی مهمی بود، و در آن حرفه، او شریعتی داشت.

از آنجا که انسان ها انسان هستند، کارهای نادرستی انجام می دهند. بنابراین، شما این احتمال بالقوه را داشتید که چوپان بخواد گوسفند را در بازار بفروشد و سپس به صاحبش، صاحب گوسفند، بگوید که گوسفند توسط یک حیوان وحشی کشته شده است. بنابراین، موسی قانونی را برای مقابله با چنین موقعیتی ایجاد کرد تا بی گناهی خود را نشان دهد. چوپان باید گوش ها و پاها، سم های گوسفند را به عنوان مدرکی مبنی بر اینکه حیوان خورده شده و او آن را نفروخته است، ارائه دهد.

خب، اگر مزدور در تصویر فرار کند، هیچ راهی برای اثبات بی گناهی خود ندارد. بنابراین، وقتی به اجزای متن چوپان خوب در یوحنا ۱۰ نگاه می کنید، به معنای واقعی کلمه هیچ کدام از آنها با یک محیط روستایی مطابقت ندارند. بنابراین، نسبتاً واضح است که عیسی از این به صورت نمادین استفاده می کرده است، به طوری که چوپان خوب چیز دیگری بود، گرگ چیز دیگری بود، مزدور چیز دیگری بود، و اینها صرفاً استعاره هایی برای داستان دیگری هستند.

، بنابراین، چیزی که می‌توانیم بگوییم و کاملاً واضح است، فکر می‌کنم همه ما، این است که چوپان خوب عیسی است. او این را می‌گوید. من چوپان خوب هستم.

خب، گرگ کیست؟ مشخص نیست. گرگ می‌تواند شیطان باشد، یا گرگ می‌تواند یکی از پادشاهان هیرودی باشد. به احتمال زیاد، منظور از مزدور، عیسی، یکی از پادشاهان هیرودی است.

بنابراین، چیزی که او در موردش صحبت می‌کند، به نظر من، اگر نگوییم قطعی، نسبتاً واضح است که عیسی می‌گوید، من پادشاه واقعی هستم. پادشاه دروغین، پادشاهی است که از گوسفندان محافظت نمی‌کند و در عوض آنها را رها می‌کند. حالا، من نام یک مفسر مسیحی بسیار مشهور را دارم که تفسیری بر یوحنا نوشته است.

و وقتی داشتم پایان‌نامه‌ام را می‌نوشتیم، او هیچ چیزی در مورد آنچه که من به شما گفتم نگفت. او این را طوری خواند که انگار داستانی درباره یک چوپان و گوسفندانش است. از شنیدن اینکه او این را می‌گوید خوشحال شدم.

همچنین از یکی از دانشجوینم که زیر نظر این فرد مشغول به کار دکتر بود، شنیدم که در کلاس درسش خلاف این را گفته است، اینکه این موضوع در واقع مربوط به پادشاهی است و عیسی واقعاً خود را به عنوان خدای اسرائیل آشکار می‌کند. زیرا در عهد عتیق، تنها عنوان چوپان از آن خداست. اکنون، همانطور که به متنی که پیش روی ماست نگاه می‌کنیم، ماه‌ها بعد، به دلیل این سخنان، اختلافی در میان یهودیان به وجود آمد.

و بنابراین، بسیاری از آنها می‌گفتند، او دیو دارد و دیوانه است، چرا به او گوش می‌دهید؟ دیگران می‌گفتند این گفته‌ی یک دیورده نیست. آیا دیو نمی‌تواند چشمان نابینا را باز کند؟ می‌بینید که چگونه یوحنا ما را به فصل قبل برمی‌گرداند تا هویت عیسی را تأیید کند؟ خب، در آن زمان، عید تقدیس در اورشلیم برگزار می‌شد زمستان بود و عیسی در معبد در رواق سلیمان قدم می‌زد و یهودیان دور او جمع شده بودند و به او می‌گفتند، تا کی ما را در تردید نگه می‌داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.

به عبارت دیگر، کاری که عیسی انجام داد و در مورد نحوه عملکرد او واقعاً غیرمعمول نبود، این بود که او چیزی می‌گفت که می‌توانست به دو روش مختلف فهمیده شود. می‌توانست به عنوان یک داستان ساده چوپان گوسفندان فهمیده شود، یا می‌توانست اینطور فهمیده شود که عیسی می‌گفت او مسیح است زیرا او همان چوپانی است که حزقیال در فصل ۳۴ درباره او موعظه کرده بود. خب، در نهایت، با ما بازی نکنید.

واضح به ما بگو، آیا تو مسیح هستی؟ در آیه ۲۵، عیسی در پاسخ به آنها گفت: «من به شما گفتم، اما شما به کارهایی که به نام پدر خود انجام می‌دهم ایمان نیاوردید. اینها درباره من شهادت می‌دهند.» وقتی عیسی می‌گوید: «من به شما گفتم»، باید به آنچه در داستان چوپان خوب گفته است اشاره کند. وقتی گفت: «من چوپان خوب هستم»، داشتم به شما می‌گفتم که من مسیح هستم.

به نظر من این معادل روشنی بین چوپان اسرائیل در عهد عتیق، که خداست، و عیسی به عنوان مسیح، که چوپان اسرائیل در حال حاضر است، که خدای مجسم است، برقرار می‌کند. در نهایت، در حالی که آماده می‌شوم تا از عهد جدید فراتر بروم، در این مورد اظهار نظر خواهم کرد. فکر می‌کنم به این معنا وجود دارد که یوحنا در نتیجه این داستان، انجیل خود را به اوج خود می‌رساند.

زیرا بعد از اینکه عیسی به آنها گفت، شما صدای مرا می‌شنوید اما آنها را نمی‌شناسید، اما من گوسفندان خود را می‌شناسم، من به آنها حیات جاودان می‌دهم (آیه ۲۸)، آنها هرگز هلاک نخواهند شد، هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت. او در ادامه به آنها می‌گوید، من و پدر یکی هستیم. این دقیقاً پیام حزقیال ۳۴ است.

پیام حزقیال ۳۴ این است که داوود و یافث جدید یکی هستند. من و پدر یکی هستیم. من فکر می‌کنم این هدف الهیاتی یوحنا را به اوج خود می‌رساند، زیرا اکنون عیسی به طور غیرقابل انکاری از طریق تمام این فصل‌ها آشکار شده است که نه تنها مسیح است، بلکه خدای مجسم نیز می‌باشد.

از اینجا به بعد، بقیه کتاب به نوعی با هدف کلی الهیاتی اثبات یکی بودن عیسی و خدا در تضاد است. این را به شما می‌گویم، نه به این خاطر که قرار است به تفصیل در مورد آن صحبت کنم، کاری که در کلاس در این دوره انجام می‌دهم، بلکه به این دلیل که فقط می‌خواهم از شما بشنوم که حقایق که در مورد شبانی به شما می‌گویم، دلالت بر رهبری رهبران مسیحی عهد جدید دارد. هیچ رهبر مسیحی عهد جدید، به جز افسسیان ۴:۱۱، که می‌گوید خدا چند کشیش، ویرگول و معلم برانگیخت، چوپان نامیده نشده است.

اگر چنین است، این تنها جایی است که هر رهبری در عهد جدید، چوپان نامیده می‌شود. من فکر می‌کنم چوپان در عهد جدید برای عیسی در نظر گرفته شده است، همانطور که چوپان در عهد عتیق برای خدا در نظر گرفته شده است. بنابراین، آنچه من به شما پیشنهاد می‌کنم این است که این واقعیت که عهد جدید در یک یا دو مورد به رهبران خود به عنوان «زیر چوپان» اشاره می‌کند، پیامدهایی برای نحوه انجام خدمت شبانی دارد.

بنابراین، چیزی که به شما می‌گویم این است که پیامدهای این موضوع را می‌توان در این جمله ساده تجسم کرد: اگر عیسی چوپان خوب است و ما به عنوان کشیش، چوپانان فرعی هستیم، پس نقش ما مشابه نقش اوست، و این یعنی خدمت کشیشی در همان نوع اصطلاحات تجسم می‌یابد. نقش ما به عنوان چوپان فرعی فراهم کردن و محافظت است. این دقیقاً مأموریت عیسی است، این دقیقاً مأموریت خداست، و من فکر می‌کنم به عنوان نمایندگان او، پس نقش ما نیز همین است.

بنابراین، کاری که من انجام داده‌ام این است که سعی کرده‌ام یک تصویر کلی از چگونگی سیر مفهوم پادشاه بودن خدا در کل عهد جدید ارائه دهم. این تصادفی نیست که وقتی به کتاب مکاشفه می‌رسیم، یوحنا حکومت عیسی را به عنوان چوپانی با عصای آهنین توصیف می‌کند. او همچنان از عیسی به عنوان پادشاه اسرائیل یاد می‌کند.

بنابراین، چیزی که در پایان این مفهوم پیشینه‌ها به ما پیشنهاد می‌کنم این است که اگر می‌خواهید چیزی پیدا کنید که کتاب مقدس را گرد هم آورد، این یکی از آن چیزهایی است که می‌تواند مؤثر باشد. مفهوم پادشاهی خدا، مفهوم پادشاهی خدا در عیسی، مفهوم پادشاهی خدا در زیر چوپانان، یک سرفصل ایجاد می‌کند که فکر می‌کنم در بسیاری از متون مقدس وجود دارد. بنابراین، با توجه به این گفته، اکنون با شما تغییر مسیر می‌دهم و به جایی که اکنون در یادداشت‌برداری خود هستیم می‌پردازم، که یک تغییر نسبتاً ناگهانی و چشمگیر از پادشاهی به قانون است.

خب، در نگاه اول، این یک تغییر واقعاً چشمگیر به نظر می‌رسد. کاری که من اینجا انجام می‌دهم این است که به شما نشان دهم قانون موسی چقدر شبیه قانون حمورابی است. بنابراین، من به شما نشان می‌دهم که آنها قطعاً اسناد کمی شده نیستند، اما شباهت‌های نسبتاً جالبی بین این دو قانون وجود دارد.

به جرایم سنگین که در شریعت موسی داریم نگاه کنید، و سپس به جرایم سنگین که در حمورابی داریم نگاه کنید. چیزی شبیه به این خواهید دید. حدود یک سوم یا شاید یک چهارم آنها یکسان هستند.

اما چیزی که می بینید این است که در قانون حمورابی، کلینت ایستوود را مثل یک زن بدزد. دزدیدن یک بطری شراب، مرگ است. دزدیدن چیزی، تمام. مرگ.

گزارش دروغ در مورد اموال، گزارش دروغ در مورد گم شدن اموال، مرگ. به عبارت دیگر، آنچه قانون حمورابی آشکار می کند این است که شما مردم را کشتید، مردم را تقریباً به خاطر همه چیز اعدام کردید. خب، وقتی به این دو سند نگاه می کنیم و آنها را با هم مقایسه می کنیم، نکات زیادی وجود دارد که می خواهیم به شما بگویم.

تعداد جرایم مستوجب اعدام در عهد عتیق بسیار کمتر از عهد جدید است. در قانون حمورابی ۲۸۲ قانون وجود دارد. در عهد عتیق ۶۱۱ قانون یا ۶۱۳ قانون وجود دارد، زیرا رپی ها آنها را به طور متفاوتی شمارش کرده اند.

عهد عتیق حدود دو و یک سوم تعداد قوانین حمورابی را دارد، با این حال حمورابی چهار برابر بیشتر مرتکب جرایم سنگین شده است. این به ما می گوید که مجموعه قوانین موسی، اگرچه بزرگتر است، اما تعداد جرایم سنگین بسیار کمتری دارد. ثانیاً، وقتی سعی می کنیم مجموعه قوانین حمورابی را با شریعت موسی مقایسه کنیم، می توانیم بفهمیم که مجموعه قوانین موسی عمده‌تاً قوانین مذهبی است.

مردم به خاطر دزدی اعدام نمی شوند؛ آنها اعدام می شوند چون دزدی گناه است. در قانون حمورابی، این قانون مدنی است.

این قانون دولت نیست. این قانون دولت است. بنابراین این یک تمایز مهم دیگر بین نحوه عملکرد قانونی که خدا به موسی داد و نحوه عملکرد قانونی که حمورابی نوشت، است.

قانون حمورابی قانون مدنی است. قانون موسی آشکارا یک قانون مذهبی است. سوم، مقایسه مهمی بین فلسفه این دو قانون وجود دارد.

این مجموعه قوانین، وضعیت مشابهی را به اشتراک می گذارند. در کتاب اعداد ۵، از آن به عنوان قانون حسادت یاد شده است. حمورابی نیز قانون مشابهی دارد.

قانون حسادت در این موقعیت مصداق دارد. اگر مردی مشکوک شود که همسرش به او خیانت جنسی کرده است، می خواهد او را متهم کند. بنابراین، هر دوی این قوانین، قانون یکسانی دارند که به این موضوع خیانت جنسی می پردازد.

در قانون حمورابی، زنی به این جرم متهم می شود. شوهرش او را نزد کاهن می برد. کاهنان دست و پایش را می بندند و او را به رودخانه می اندازند.

اگر او زنده بماند، بی گناه است. با این حال، الهیات قانون حمورابی این بود که رودخانه یک خداست. بنابراین، اگر خدا او را ببلعد، او گناهکار است.

در حالی که اگر خدا او را نبلعد، او بی گناه است. این در واقع، محاکمه از طریق آزمایش سخت است. او، به نوعی، گناهکار فرض می شود مگر اینکه بتواند بی گناهی خود را ثابت کند.

او باید از این مصیبت جان سالم به در ببرد تا بی‌گناهی‌اش را ثابت کند. جالب اینجاست که در قانون حمورابی نوعی الهیات وجود دارد، اما فرض بر این است که او گناهکار است مگر اینکه بتواند بی‌گناهی خود را ثابت کند. در قانون موسی، این قانون به این شکل عمل می‌کرد.

اگر شوهری معتقد بود که زن خیانت کرده است، او را به حضور کاهن می‌برد، و آنجا در خیمه، اعداد ۵ معبد هنوز ساخته نشده بود، آنجا در خیمه به بی‌گناهی خود سوگند یاد می‌کند. سپس کاهن مقداری از خاک، مقداری از رسوبات، را از کف خیمه برمی‌دارد، آن را در آب می‌ریزد، زن به بی‌گناهی خود سوگند یاد می‌کند، او کاسه را با آب می‌نوشد، و سپس رسوبات را در آن می‌ریزد، و اگر هیچ اتفاقی برای او نیفتد، او بی‌گناه است. با این حال، بستگی به این دارد که آیا آن را به معنای واقعی کلمه بخوانیم یا نه، اما اگر ران او متورم شود، پس او گناهکار است.

حالا، وقتی این دو قانون را با هم مقایسه می‌کنید، برای من کاملاً جذاب است زیرا قانون موسی، در اصل می‌گوید که او تا زمانی که جرمش ثابت نشود، بی‌گناه است. به عبارت دیگر، او از رسوبی که مقدس است می‌نوشد، و اگر اتفاقی برایش نیفتد، که طبیعی است، بی‌گناه است. هیچ محاکمه‌ای با آزمایش سخت وجود ندارد.

او بی‌گناه فرض می‌شود مگر اینکه خدا نشان دهد که او گناهکار است. این یک تحلیل جذاب از این دو قانون است زیرا به ما نشان می‌دهد که آنها پیش‌فرض‌های متفاوتی دارند، یعنی در یکی، شما تا زمانی که گناهکار بودن ثابت نشود، بی‌گناه هستید و در دیگری، تا زمانی که بی‌گناهی‌تان ثابت نشود، گناهکار هستید. من بخشی در یادداشت‌های کلاسی‌ام دارم، آیا خوشحال نیستید که این بخش در دسترس شماست که در آن ایده‌های مشابه را در دو قانون با هم مقایسه می‌کنم؟

دیدن اینکه چقدر به هم شبیه هستند خیلی جالب است. این به ما یادآوری می‌کند که خداوند وحی خود را در چارچوب فرهنگ داده است، نه فراتر از فرهنگ، و این پیامدهای واقعی بر آنچه خداوند برای بخشیدن انتخاب می‌کند، دارد. بنابراین، به این لیست از شباهت‌هایی که بین این دو قانون دارم نگاه کنید، مقدار قابل توجهی از شباهت‌های نسبتاً چشمگیر.

خب، قرار است درباره پیامدهای بیشتر این موضوع صحبت کنیم، اما ضمناً، این تصویری از حمورابی در مقابل خدای شمش است، و شمش احتمالاً به او یک نوع قلم می‌دهد، مطمئن نیستم چیست، اما این قسمت بالایی سنگ یادبود است که همان قانون حمورابی است. قانون حمورابی از من بلندتر است، حدود شش فوت است. بنابراین، این چیزی است که ما اینجا در مقابل خود داریم.

خب، فکر کردم وقتش رسیده که در مورد قوانین مختلفی که در خاور نزدیک باستان داریم برایتان بگویم. تا به امروز، قدیمی‌ترین قانون‌نامه‌ای که داریم مربوط به اور-نامو است که سومری است و به ۲۱۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد. قدیمی‌ترین قانون‌نامه بعدی که داریم مربوط به لیپیت-ایشتار است.

او شاید پادشاه ایزن بوده باشد، و این قانون سومری هم هست، اما در سال ۱۸۰۰، ما یک قانون‌نامه داریم، که البته به نمایندگی از یک پادشاه نوشته شده است، اما نمی‌دانیم آن پادشاه چه کسی بوده است. بنابراین به آن اشنونا می‌گویند زیرا شهری است که در آن پیدا شده است. آخرین قانون‌نامه بزرگ، حمورابی است که حدود سال ۱۷۵۰ نوشته شده و نسخه‌های زیادی از آن، یک سنگ یادبود بزرگ و لوح‌های متعددی که در دوره‌های بعدی به جا مانده‌اند، معروف‌ترین این قوانین‌نامه‌ها هستند.

بنابراین، قانونی که موسی ارائه می‌دهد واقعاً در اواخر بازی است. قانون موسی حدود سال ۱۴۵۰ میلادی وضع شده است، یعنی بیش از ۳۰۰ سال پس از حمورابی، در اواخر بازی. بنابراین، با نگاه به این موارد می‌توانیم ببینیم که محدودیت‌هایی در مورد توانایی‌های قانون حمورابی وجود دارد.

و بنابراین، به نظر من، این محدودیت‌ها سه‌گانه هستند. می‌توان گفت که هر دو سند، اسناد مذهبی هستند. برای مثال، حمورابی خود را در حال دریافت کد خود از خدای شمش تصور می‌کند.

اما توصیف قانون حمورابی به عنوان قانون اخلاقی برای ما دشوار است. این قانون وحشیانه و خشونت‌آمیز است، بنابراین بعید است که بتوانیم آن را درک کنیم. برخلاف سبک‌های نمایشی، این قانون با قانون موسی که در مقایسه با استانداردهای دوران خود می‌توانست بسیار مهربانانه طبقه‌بندی شود، متفاوت است.

دوم اینکه، قانون موسی با قانون حمورابی از این جهت متفاوت است که قانون حمورابی یک رویه قضایی است. هر پاراگراف با عبارت «شوما اویلوم» شروع می‌شود، اگر مردی چنین و چنان کند. به این رویه قضایی می‌گویند زیرا حمورابی با موارد خاص از موقعیت‌های رویه قضایی سروکار دارد.

اکنون ما فکر می‌کنیم که حمورابی اصلاً قانون‌نامه‌ای ننوشته است. به نظر می‌رسد اکثر محققان امروزی فکر می‌کنند آنچه ما قانون‌نامه حمورابی می‌نامیم، صرفاً فهرستی از ۲۸۲ تصمیمی است که حمورابی گرفته است. و در واقع این یک قانون‌نامه نیست.

قانون موسی مقداری رویه قضایی دارد، اما خیلی زیاد نیست. قانون موسی اسم شیکی دارد. به آن «قانون اثباتی» می‌گویند.

«یک قانون قطعی، قانون گزاره‌ای است. قانونی است که با فرمان مشخص می‌شود». تو نباید «یا» تو باید (You shall).

خب، جالب اینجاست که ما عملاً هیچ قانونی در خاور نزدیک باستان نداریم که قانون گزاره‌ای باشد. قوانین در خاور نزدیک باستان، قوانین موردی هستند. قانون موسی عمده‌تاً گزاره‌ای است و پیش از هرگونه تخلفی که ممکن است رخ دهد، در مورد درست و غلط، گزاره‌های اخلاقی ارائه می‌دهد.

این یعنی شریعت موسی بار دیگر اخلاقی‌تر است، زیرا اظهارات آن پیش از وقوع جرم، شریعت موسی را توضیح می‌دهد. پس بگذارید دو مورد اول را برایتان بگویم. قانون حمورابی ممکن است مذهبی باشد، اما همیشه اخلاقی نیست.

دوم اینکه، قانون حمورابی منحصراً قانون رویه‌ای است، در حالی که قانون موسی عمده‌تاً مبتنی بر قضایا یا گزاره‌های قطعی است.

سوم اینکه، قانون حمورابی در هسته خود طبقه‌بندی شده است. او چهار گروه مختلف دارد.

لازم نیست اینها را به خاطر بسپارید، اما جایگاه شما در جامعه سلسله مراتبی دارد. در بالای لیست، طبقه متوسط قرار داشت. در زیر طبقه متوسط، یک طبقه اجتماعی پایین‌تر به نام «موسکینوم» قرار داشت.

زیر آن، دسته سوم، وردوم، بود که برای بردگان بود. و دسته چهارم برای زنان بود، زنان واقعاً در پایین‌ترین طبقه قرار داشتند زیرا هیچ حق ذاتی نداشتند. بنابراین آنچه به ما می‌گوید این است که در قانون حمورابی

قانون برای جرمی که توسط یک اویلوم، یک مرد آزاد که صاحب زمین است، انجام می‌شود، مجازات متفاوتی برای آن جرم در نظر گرفته است تا اگر آن جرم توسط یک برده یا یک زن انجام می‌شد.

بنابراین، قانون حمورابی با فرهنگی سروکار دارد که به شدت طبقاتی بود. قانون در اسرائیل به طرز چشمگیری متفاوت بود، به این معنا که در اسرائیل، همه در پیمان برابر بودند. و قانون حمورابی بسیار متفاوت بود.

اگر مرد بودند، همه برادر بودند و اگر زن درگیر بود، پس خواهر بود. بنابراین، این به من اجازه می‌دهد تا توجهم را به پدیده‌ای در مورد قانون معطوف کنم که همیشه قابل مشاهده نیست. و من فقط می‌خواهم اینجا کمی سرک بکشم تا بتوانید ببینید در این مورد چه در ذهن دارم.

وقتی این کار را شروع کردیم، داشتیم درباره مقایسه قانون موسی و قانون حمورابی صحبت می‌کردیم. بنابراین، می‌خواهم به شما نشان دهم که چگونه، وقتی این را به درستی درک کنید، قانون در کتاب مقدس عبری، لنگر و پایه خود را در پادشاهی دارد. من هم مثل شما در فرهنگی زندگی می‌کنم که قوانین زیادی دارد.

اما این قانونی نیست که پادشاهان به ما داده‌اند. این قانونی است که رهبران کشورمان ایجاد کرده‌اند و رهبران بعدی قوانین بیشتری وضع کرده‌اند. و در برخی موارد، همه ما در یک دموکراسی با تصویب آن قانون آن را تأیید کرده‌ایم.

در دنیای باستان، آنها قانون را موهبتی از جانب خدایان می‌دانستند. حمورابی به عنوان دریافت‌کننده قانون از شمش تصویر شده است. در کتاب مقدس عبری نیز همین امر صادق است.

قانون موضوعی است که به منشأ سلطنت تعلق دارد. بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که از شما بخواهم، اگر کتاب مقدس دارید، با من به تثنیه فصل ۱۷ مراجعه کنید. در تثنیه ۱۷، بخشی داریم که در جایی قرار دارد که من آن را قانون اساسی اسرائیل می‌نامم.

به عبارت دیگر، در این قانون اساسی اسرائیل، ما قوانینی داریم که از تثنیه ۱۶ تا فصل ۱۷ امتداد دارند و به رهبری اسرائیل، داوران و مدیران، پادشاهان و لاویان و انبیا می‌پردازند. بنابراین، در این فصل‌ها که از فصل ۱۸ امتداد دارند، ما قوانینی به نمایندگی از چهار دسته اصلی قانون اساسی داریم. آنها داوران ۱۶، پادشاهان، لاویان و انبیا هستند.

این یک قانون اساسی ملی است. اینها ادارات دولتی اساسی هستند که کشور را اداره خواهند کرد. من می‌خواهم ببینید که این چقدر می‌تواند شبیه دنیای اسرائیل باشد.

بنابراین، بنی اسرائیل لاویان یا کاهنان داشتند. خب، همسایگان‌شان کاهنان داشتند. بنی اسرائیل پیامبران داشتند.

خب، همسایگان آنها پیامبر نداشتند، اما مأموران مذهبی داشتند. بنی اسرائیل قاضی داشتند. خب، همسایگان آنها قاضی داشتند.

خداوند برای اسرائیل درست مانند همسایگان‌شان پادشاهانی را برنامه‌ریزی کرد. اما به تفاوت پادشاهی بین اسرائیل و همسایگان‌ش نگاه کنید. در تثنیه ۱۷، خداوند این را در فصل ۱۷، آیه ۱۴ می‌گوید.

ببینید، چیزی که من می‌خواهم به آن واکنش نشان دهم، سوء تفاهم در مورد اول سموئیل ۸ است. به یاد دارید که در اول سموئیل ۸، بنی اسرائیل نزد سموئیل آمدند و گفتند، به ما هم مانند سایر ملت‌ها پادشاهی

بده. و سموئیل واقعاً از این درخواست ناراحت است. خود خدا می‌گوید که آنها گناه کرده‌اند، اما خدا می‌گوید که به درخواست آنها پاسخ دهید و به آنها پادشاهی بدهید.

حالا این از قوانین منطق پیروی می‌کرد. من در دانشگاه یک کلاس منطق داشتم. آن مال خیلی وقت پیش بود.

طبق قواعد منطق، این کار نمی‌تواند گناه باشد چون خدا به او گفته است که این کار را انجام دهد. بنابراین، ما به آن بخش از اول سموئیل ۸ برمی‌گردیم، اما وقتی این کار را می‌کنیم، می‌خواهم این نکته را بیان کنم که پادشاهی فقط یک منصب است. نه اخلاقی است و نه پسندیده.

این نه اخلاقی است و نه غیراخلاقی. فقط یک اداره است. نحوه‌ی عملکرد اداره است که آن را اخلاقی یا غیراخلاقی می‌کند.

بنابراین، مردم در اول سموئیل ۸ درخواست کردند که به ما پادشاهی مانند سایر ملت‌ها بدهد. خدا گفت، که آنها گناه کرده‌اند، اما به آنها پادشاهی بده. بنابراین آنچه خدا با آن موافقت می‌کرد، مقام پادشاهی بود. اما نه مانند سایر ملت‌ها.

بنابراین، این پیش‌زمینه‌ی مهمی برای تثنیه ۱۷ آیه ۱۴ است. وقتی وارد سرزمینی می‌شوید که خداوند خدایتان، به شما می‌دهد و آن را تصرف می‌کنید و در آن زندگی می‌کنید، و می‌گویید: «من مانند تمام ملت‌هایی که اطراف من هستند، پادشاهی بر خود نصب خواهم کرد.» خدا به آنها می‌گوید: «شما حتماً پادشاهی را که خداوند، خدایتان انتخاب می‌کند، بر خود نصب خواهید کرد.» بسیار خوب؟ پس این مهم است. از نظر ریاضی، تثنیه ۱۷، ۴۰۰ سال قبل از اول سموئیل ۸ است. وقتی در اول سموئیل ۸ درخواست پادشاهی می‌کنند، درخواست چیزی نیست که قبلاً هرگز وجود نداشته باشد.

آنها صرفاً چیزی را می‌خواهند که خدا در تثنیه ۱۷ وعده داده است. بنابراین، وقتی شما مانند همه ملت‌های دیگر درخواست پادشاهی می‌کنید، خدا می‌گوید که باید انتخاب کنید، بگذارید دوباره آیه ۱۵ را بخوانم، کسی که خداوند، خدای شما، او را انتخاب می‌کند، یکی از برادران شما. بسیار خوب؟ در آیه ۱۵ تثنیه ۱۷، شما پادشاه را انتخاب نمی‌کنید، خدا پادشاه را از یکی از برادران شما انتخاب می‌کند.

با من به ماهیت برابری خواهانه‌ی این درخواست توجه کنید. پادشاه شما بالاتر از شما نیست، او یکی از شماست. بسیار مهم است که اصطلاحات را درک کنید، یک برادر را به عنوان پادشاه انتخاب کنید.

همه ما در تاریخ آمریکا مواردی را می‌شناسیم که روسای جمهور فراموش کرده‌اند که توسط مردم انتخاب شده‌اند و برای خود جایگاه ویژه‌ای قائلند. خوب، می‌بینید، روش خدا برای اسرائیل این است که پادشاه بالاتر از شما نیست. او یک برادر است. خداوند او را انتخاب خواهد کرد و او برادر شماست.

دوم اینکه، او می‌گوید شما نمی‌توانید یک بیگانه را که هموطن شما نیست، بر خود مسلط کنید. این دومی نیست، این فقط اولی است. او باید برادر باشد. دومی این است که او نباید اسب‌ها را چند برابر کند.

حالا، مطمئنم در میان حضاری به این تعداد برای این کلاس، افرادی هستند که فوراً نمی‌فهمند چرا او نباید اسب‌ها را تکثیر کند. پاسخ این است که اسب استعاره‌ای برای چیزی است: اسب استعاره‌ای برای قدرت نظامی است. و بنابراین، وقتی متن می‌گوید که او نباید اسب‌ها را تکثیر کند، فقط می‌گوید که او نباید نظامی‌گرا باشد.

اولاً، او باید مردی باشد که خدا از میان برادرانت برگزیده باشد. ثانیاً، او نباید نظامی باشد، نباید اسب‌های زیادی داشته باشد. ثالثاً، نباید همسران زیادی داشته باشد.

خب، در واقع، چند همسری هم یک استعاره است. این استعاره نه چندان برای ساختن حرمسرا، بلکه برای این رسم باستانی است که وقتی با زنی از فرهنگ یا کشور دیگری ازدواج می‌کردید، این راهی برای ایجاد یک اتحاد نظامی بود. برای ما عجیب به نظر می‌رسد، اما در آن زمان، همه این کار را می‌کردند.

وقتی شما با کسی پیمان می‌بستید، گمان می‌کنم در هر مورد، این پیمان با ازدواج با دختر شریک پیمان‌تان رسمی می‌شد. البته همه ما می‌دانیم که سلیمان این کار را در مقیاس وسیع انجام داد. بنابراین، او نباید همسران زیادی داشته باشد، به این معنی که نباید پیمان‌های بین‌المللی ببندد.

سپس، در آخر، می‌گویند که نباید نقره و طلا را چند برابر کند. می‌گویند که نباید پادشاه را چند برابر کند. خب، این هم یک استعاره است.

معنایش این است که پادشاه نباید مادی‌گرا باشد. بنابراین، همانطور که به چهار نکته منفی نگاه می‌کنیم، او نباید خارجی باشد، نباید نظامی‌گرا باشد، نباید بین‌المللی‌گرا باشد و نباید مادی‌گرا باشد. این چهار نکته او را مانند تمام ملت‌های اطراف اسرائیل کرده است.

حدس بزنید چه کسی هر چهار مورد را نقض کرد؟ سلیمان، یا حداقل سه مورد آخر را به تعداد زیاد. خب، داشتن پادشاه برای اسرائیل به چه معناست؟ خب، چیزی شبیه به این است. در آیه ۱۸، وقتی او بر تخت پادشاهی خود بنشیند، برای خودش نسخه‌ای از این قانون را روی طوماری در حضور کاهنان لاوی خواهد نوشت.

و این با او خواهد بود، و او آن را در تمام روزهای زندگی خود خواهد خواند، تا یاد بگیرد که با رعایت دقیق تمام فرایض، تمام کلمات این شریعت و این فرامین، از خداوند، خدای خود بترسد. تا قلب او بر برادرانش مغرور نشود، و از فرمان به راست یا چپ منحرف نشود تا او و پسرانش بتوانند مدت طولانی در پادشاهی در میان اسرائیل بمانند. دوستان، این یک سند شگفت‌انگیز است، زیرا آنچه به ما می‌گویند این است که آنچه بنی‌اسرائیل را در نظر خدا پادشاه می‌کند، وفاداری او به شریعت است.

او باید از شریعتی که خدا به موسی داد، رونوشت تهیه کند. خدا شریعت مقدس خود را بر موسی آشکار کرد و این مسئولیت هر پادشاه بنی‌اسرائیل است که از آن شریعت رونوشت تهیه کند و مطمئن شود که آن شریعت به قانون سرزمین تبدیل شود. حال، این دقیقاً آن شریعت و نظم نیست که ما اینجا مد نظر داریم، زیرا همانطور که گفتیم، این شریعت عمده‌تاً شریعت مذهبی است.

اما من فکر می‌کنم این نکته از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است زیرا به ما یادآوری می‌کند که چگونه خدا از طریق اجرای شریعت با اسرائیل ارتباط برقرار کرد. خدا شریعت را به موسی وحی کرد. من شخصاً معتقدم موسی اولین پادشاه اسرائیل بود.

خداوند شریعت را بر موسی آشکار کرد، به او داد و موسی آن را نوشت. همه پادشاهان بعدی باید از شریعت رونوشت تهیه می‌کردند. اما چه شریعتی که موسی نوشت و چه رونوشت‌های شریعت، لطفاً توجه داشته باشید که نحوه ارتباط خداوند، که پادشاه اسرائیل است، با قوم خود از طریق شریعت بود.

چند بار در کتاب تثنیه می‌بینیم که خدا به بنی‌اسرائیل می‌گوید که مراقب باشند قانون را حفظ کنند؟ کل قانون. افرادی هستند که جایگاه قانون و قانون‌مندی را اشتباه فهمیده‌اند و به نظر می‌رسد به نوعی به این

نتیجه رسیده‌اند که قانون‌مندی، قانون‌گرایی است و قانون‌گرایی چیز بدی است. چیزی که می‌خواهم در کلاس به شما یادآوری کنم این است که قانون‌مندی در اسرائیل باستان، مفاد مکتوب عهد بود.

چه بدانید و چه ندانید، در آمریکا وقتی شهروند می‌شوید، موافقت می‌کنید که فردی باشید که قانون را رعایت می‌کند. ما در این کشور قوانین زیادی داریم. در واقع، از نظر عددی، قوانین ما بسیار بیشتر از آن چیزی است که خدا به موسی داد.

به عنوان شهروند ایالت آمریکا، یا قانون را رعایت می‌کنید یا مجازات آن را خواهید پرداخت. خوب، قانون در دنیای باستان حتی از این هم مهم‌تر بود زیرا قانون مذهبی بود و نشانه‌ی عهد و پیمان بود. بنابراین، چیزی که می‌خواهم از شما بخواهم با من ببینید این است که در عهد عتیق یا عهد جدید نمی‌توانید مستقل از قانون با خدا ارتباط برقرار کنید.

قانون خوب و مقدس و کامل است، زیرا دقیقاً همان چیزی است که پولس در رومیان گفته است. بنابراین آنچه ما در سنت کتاب مقدس می‌بینیم این است که خداوند پادشاه، الهام‌بخش نوشتن قانون بوده است. در واقع، چیزی که من به شما پیشنهاد می‌کنم، خیلی قبل‌تر در پیدایش ۱ و ۲ وجود داشته است، قبل از اینکه هیچ ملت رسمی برای دادن قانون به وجود بیاید، خداوند به اولین زوج قانون داد.

او به آنها قانونی داد که می‌گفت، شما باید در باغ کار کنید یا از آن نگهداری کنید. شما باید از باغ مراقبت کنید. این مسئولیت شماست.

او به آنها قانونی داد که بارور و کثیر شوند و زمین را پر کنند. آن باغ خواهد بود. و به او قانونی داد که می‌گفت، از میوه درخت شناخت نیک و بد نخور.

بنابراین، چیزی که فکر می‌کنم یکی از نکات مهم من است، و نمی‌توانم برای بسط آن وقت بگذارم زیرا ما در حال حاضر در حال پیشرفت هستیم. بنابراین، آنچه من به کسانی از ما که از سنت مسیحی هستیم پیشنهاد می‌کنم این است که رعایت قانون به طور جدایی‌ناپذیری با خدا به عنوان پادشاه مرتبط است. خدای پادشاه کسی است که به رعایای خود قانون می‌دهد، چه خدای پادشاه اسرائیل در عهد عتیق باشد و چه عیسی پادشاه در عهد جدید.

تقریباً هیچ‌کس نمی‌داند که اگر این کار را بر اساس تناسب انجام دهیم، عیسی در عهد جدید قوانین بیشتری نسبت به موسی در عهد عتیق ارائه داد. بیش از ۲۰۰ قانون در عهد جدید وجود دارد، اگرچه عهد جدید فقط حدود یک سوم یا یک چهارم عهد عتیق است. موسی ۶۰۰ قانون ارائه داد.

اگر حساب کنید، به تناسب، قوانین بیشتری در عهد جدید نسبت به عهد اول وجود دارد. بنابراین، چیزی که به همه ما پیشنهاد می‌کنم این است که به یاد داشته باشیم وقتی کلمه قانون را می‌بینید، باید جلوی آن یک کلمه هم ببینید. بنابراین من کلمه قانون را می‌بینم.

(law) این به متن انگلیسی خیلی بده. من کس دیگه‌ای رو مقصر میدونم. یه کلمه انگلیسی به اسم قانون وجود داره.

اگر می‌خواهید به شیوه‌ی کتاب مقدس فکر کنید، کاری که باید انجام دهید این است که یک کلمه را جلوی آن قرار دهید، زیرا این خداست که قانون را می‌دهد. قانون از عهد جدایی‌ناپذیر است، و بنابراین وقتی خدا از طریق رهبری موسی با اسرائیل عهد بست، قانون را داد و مسئولیت پادشاه در اسرائیل به طور چشمگیری

در تهیه‌ی یک نسخه از قانون موسی برای هر پادشاه بعدی تجسم یافت. بنابراین، از نظر من، این باید حتی بر نحوه‌ی تفکر ما در مورد قانون در عهد جدید تأثیر بگذارد.

ما عادت کرده‌ایم که بگوییم ما تحت شریعت نیستیم؛ ما تحت فیض هستیم. ما تحت شریعت موسی نیستیم، اما همیشه تحت فیض بوده‌ایم. این یک تضاد نادرست بین شریعت و فیض است.

شریعت چیزی است که وقتی به خدا فکر می‌کنید، انجام می‌دهید. وقتی خدا را دوست دارید و به او متعهد هستید، شریعت او را رعایت می‌کنید. بنابراین، به نظر من، آنچه پولس در کتاب‌هایی مانند غلاطیان و رومیان علیه آن واکنش نشان می‌دهد، تا حد زیادی، شاید نه منحصرأ، اما تا حد زیادی رستگاری از طریق رعایت شریعت است.

خب، ما به خاطر رعایت شریعت نجات پیدا نمی‌کنیم. ما شریعت را رعایت می‌کنیم چون نجات را تجربه کرده‌ایم. این مردان و زنان هستند که وارد این پیمان می‌شوند و ما وسیله‌ای برای رعایت شریعت پیدا می‌کنیم.

بنابراین، همانطور که این سخنرانی را به پایان می‌رسانم، چیزی که یک بار دیگر به شما خواهم گفت این است که مفهومی که ما به آن اشاره می‌کنیم، مفهوم پادشاهی است و پادشاهی به طور جدایی‌ناپذیری با شریعت مرتبط است. بنابراین، فکر می‌کنم این موضوع نیاز به ارزیابی مجدد جدی دارد، وقتی به عهد جدید می‌رسیم. زیرا خود عیسی این را گفت: اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگه دارید.

پادشاه بزرگ، خداوند عیسی، به شاگردانش گفت که راه ارتباط ما با او، انجام دادن دستورات اوست. حال در سخنرانی بعدی، قصد داریم به طرز چشمگیری تغییر مسیر دهیم و به طور خاص، این مفهوم پادشاهی را کنار بگذاریم و به سراغ مطالب بعدی برویم. اما امیدوارم بتوانم طعم قدرتمندی از اهمیت والای موضوع پادشاهی در انسجام بخشیدن به کل کتاب مقدس را در دهان شما باقی بگذارم.

بنابراین، ما به زودی صفحات را در اینجا تغییر خواهیم داد و در بخش بعدی کلاس خود توجه خود را به یک حوزه موضوعی جدید معطوف خواهیم کرد. متشکرم.

من دکتر دان فاوئر هستم و در حال تدریس در مورد پیشینه عهد عتیق هستم. این جلسه ۹، یوحنا ۱۰ و شریعت است.